

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۱۱

در بندگی ای دل از خدا باید داشت  
البته که دین مصطفی باید داشت  
تصدیق به قرآن خدا باید کرد  
تمکین وی از صدق و صفا باید داشت  
از علم و عمل احاطه از جانب حق  
از روی صفا به ماسوا باید داشت  
از بعد محمد و جناب زهرا  
چون هشت و چهار مقتدا باید داشت  
بر سر خط ایمان خود از آن علی  
تصدیق به خط استوا باید داشت  
بر حسب علی و یازده فرزندش  
تصدیق خدا در ابتلا<sup>۱۸۶</sup> باید داشت  
چون صاد صراط مستقیم حب علیست  
پس راه بر آن صاد صرا باید داشت  
گر مرد رهی به راه دین همچو علی  
در دل همه مهر مرتضی باید داشت  
بی فاصله از بعد نبی جای نبی  
البته به راه رهنما باید داشت  
در کربلای یار چون شاه شهید  
تن را هدف تیر بلا باید داشت  
باید که نوای بینوایی در داد  
سر بر سر نی به نینوا باید داشت  
اندر طلب دوست به دست دشمن  
جان را سپر تیر بلا باید داشت  
از بهر نجات شیعیان همچو حسین  
خود قطع نظر ز ماسوا باید داشت  
زنجیر جفا به گردن از روی رضا  
در مهلله<sup>۱۸۷</sup> چون زین العبا باید داشت

در کودکی از کربلا تا در شام  
تن رنجه ز جور اشقیاء باید داشت

از جمله مصائبی که در روز جنگ احد به رسول خدا وارد آمد شهادت با سعادت حمزه بن عبدالمطلب ع آن بزرگوار بود و وقایع شهادت آن حضرت بدین گونه است که هنده زن ابی سفیان که دختر عتبه بن ربیعہ بود پدرش با برادرش و عمّش و بسیاری از خویشان او در جنگ ها با رسول الله به درک واصل شده بودند به وحشی <sup>۱۸۹</sup> که غلام جبیر بن مطعم بن عبدی بود گفت :

ای وحشی اگر در این جنگ محمد یا علی یا حمزه را کشتی چنان کنم که آزاد شوی و تو را این قدر جایزه دهم که بی نیاز گردی .

وحشی در جواب گفت :

نتوان شدن معارض دربان انبیاء

من از کجا و کشتن سلطان اصطفا

او را همین نه فرقه اصحاب در پی اند

جن و ملک به ارض و سما حافظ وی اند

قادرنیم به قتل وی از من غمین مباش

هرگز رضا به کشتن شخصی چنین مباش

اما علی ابن ابیطالب بسیار کثیر التفاوت و از هر اطراف و جوانب خود با خبر قدرت بر قتل او را نیز ندارم اما لابد به قتل حمزه اقدام می نمایم .

خلاصه چون هنگام گیر و دار شد از دو جانب بر یکدیگر تاختند و تیغ تیز بر سر یکدیگر می آختند زمین معرکه از خون گلگون شده و عرصه خون از سیلاب ماء غیرت جیحون می گشت حمزه سید الشهداء در آن روز داد مردی و مردانگی می داد و مانند شیر گرسنه از هر طرف می تاخت و از هر جانب سواری را می انداخت وحشی در عقب سنگی بزرگ کمین کرد و منتظر فرصت بود که ناگاه دست اسب حمزه به سوراخی فرو رفت و آن بزرگوار به زیر افتاد وحشی به فور از جابرخواست و چون گرگی شکار دیده حربه ای بر آن حضرت انداخت حربه به تهی کاه حضرت و از پشت ظهار آن مظهر شجاعت ظاهر گردید پس وحشی بر سر آن حضرت بر جسب و به

---

۱۸۷- مهله : هلال ۰ قوس . در اینجا گردی دور کردن می باشد .

۱۸۸- حمزه بن عبدالمطلب که به لقب سید الشهداء (پیش از کشته شدن حسین بن علی، امام سوم شیعیان (نیز معروف بود، عموی محمد) پیامبر اسلام (از اهالی بااحترام در بین قبیله قریشه قدرتمندی و شکار شیر مشهور بود.

۱۸۹- وحشی (واشی) پسر حرب غلام جبیر پسر مطعم بود که در قرن هفتم میلادی در شبه جزیره عربستان زندگی می کرد . او به خاطر مهارت بسیار در پرتاب نیزه و استفاده از این مهارت برای قتل حمزه بن عبدالمطلبه دستور هند، همسر ابوسفیان، معروف است . می گویند هند که مهارت فوق العاده پرتاب نیزه را در واشی دیده بود به او وعده می دهد که اگر بتواند با پرتاب نیزه حمزه را به قتل برساند او را آزاد خواهد کرد و "هم وزن او طلا و هم قد او ابریشم" به او پاداش خواهد داد. واشی در میان نبرد احد موفق به انجام این امر می شود و در نتیجه آزاد می شود.

نامردی شکم مبارکش را شکافت و جگر آن بزرگوار را بیرون آورد به نزد هنده ملعونه برد و آن ملعونه گرفت و در دهان خود گذاشت پس به حکم خالق اکبر جگر حمزه دلاور از سنگ سخت تر گردید و آن ملعون جگر را از دهان بر زمین انداخت ملکی او را برداشته به جای خود گذاشت پس آن ملعونه خود بر سر نعش حمزه دلاور برآمد و گوش و بینی و ..... او را برید و به جای قلاده به گردن انداخت حلیسابن علقمه<sup>۱۹۰</sup> ، ابی اسفیان را دید که نیزه بر دست دارد و بر دهان حمزه می زند .

حلیس جلو رفت و گفت : عجب نظر کنید مردی ادعا می کند بزرگ قریش است و با پسر عم کشته خود چه نوع رفتار می کند.

ابی اسفیان رخس سرخ گردید و از عمل خود بسیار خجل و منفعل گشت و آرام در گوش حلیس گفت : راست گفتمی یک لغزی از من صادر شد تو افشای آن نکن .

### (گریز)

جماعت ابی سفیان را گفته این چه عمل است ، منفعل شد و التماس کرد که افشاء این عمل قبیح از من مکنید که من کعب نیزه بر دهان پسر عم کشته خود نهادم پس لعنت خدا بر زاده ابی سفیان یزید ولدالزنا به او که چوب بر لب و دندان مطهر ابی عبدالله می زد و هرچند حاضرین او را منع می کردند منع پذیر نمی شد هم چنانکه ابوبریده اسلمی<sup>۱۹۲</sup> گوید من همیشه از مرگ هارب بودم مگر وقتی طلب مرگ کردم می دانید کدام وقت همین وقت که یزید ولدالزنا چوب بر لب و دندان فرزند رسول خدا می زد ابوبریده اسلمی چون آن حالت را دید عمامه خود را بر زمین زد و گریبان خود را درید و رو نمود به یزید و گفت :

ای سگ مردودظالم پر فتن

چوب بر این لعل و این دندان مزین

من خودم دیدم مگر مصطفی

بوسه زد بر این سر از تن جدا

بارها گفت آن رسول عالمین

که حسین از من بود من از حسین

خلاصه چون نائره<sup>۱۹۴</sup> حُرّو نشست حبیب خدا به هر طرف نگریست حمزه را ندید فرمود : ما فعل به عمی

حمزه چه شده است عم من حمزه پیدا نیست .

۱۹۰- حلیس بن علقمه رئیس احابی قریش است .

۱۹۱- لغزی : خطا و لغزش .

۱۹۲- ابوبریده اسلمی : پسر بُریدة بن حُصیب اسلمی که پدرش از صحابه محمد، پیامبر اسلام از راویان حدیث بود. پدر او رئیس قبیله اسلم بن اُفصی بود. در هجرت پیامبر به مدینه هنگامی که پیامبر در غمیتوقف کرده بود، به همراه هشتاد خانواده از قبیله خود مسلمان شد.

۱۹۳- هارب : گریزنده ، فرار کننده .

۱۹۴- نائره : آتش . شعله .

پس حارث ابن صیحه از نزد رسول خدا به تفحص حمزه روان شد چون بر سر نعش حمزه رسید و او را به آن حالت دید از شرم به سوی رسول خدا برنگشت .

پس سیدالانبیاء به حضرت امیر فرمود : یا علی عمت حمزه را طلب کن چون آن جناب نیز بر سر نعش حمزه آمد و آن مظلوم را به آن حالت دید مکروه دانست که خبر وحشت اثر را به عرض حضرت رسول رساند بر سر نعش حمزه ایستاد و شروع نمود به گریه کردن و خدمت سید کائنات برنگشت .

رسول خدا دید که مراجعت کردن ایشان به طول انجامید به نفس نفیس به جانب حمزه و جستجوی آن بزرگوار روان شد چون بر سر نعش حمزه کشته رسید و او را به آن حالت دید چنان متغیر شد که کسی تا آن روز آن حضرت را به آن تغییر ندیده بودند و پیوسته آب از چشمان مبارکش جاری بود پس آن حضرت بُرد یمانی که بر دوش مبارک داشت ازدوش کشیده و بر روی نعش حمزه انداخت اما آن ردا بر دوش و قد رسای حمزه نارسا بود زیرا که حمزه بسیار بلند بالا و کشیده قامت بود پاهای مبارکش از زیر عبا بیرون بود رسول خدا به دست مبارک خود پاهای حمزه را به گیاه و علف صحرای اُحد پوشید.

### (گریز)

واسفا پیغمبری که نتواند نعش حمزه را برهنه و پاهای عمّش را در آفتاب ملاحظه نماید پس نمی دانم کجا بود در زمین کربلا وقتی که زخمهای پی در پی از تیر و شمشیر اعدا بر بدن مطهر ناز پرورش حسین مظلوم وارد آمده بود برهنه و عریان بی غسل و کفن درخاک و خون افتاده بود.

در خون طپید چون بدن انور حسین

خیرالبشر نبود چرا بر سر حسین

زهر خیر نداشت که شوید ز آب چشم

در کربلا محاسن از خون تر حسین

شیر خدا نبود در آن آفتاب گرم

پوشد ردای خود به تن و پیکر حسین

جدش خبر نداشت که می کرد بهر آب

هر دم خروش و ابتاء دختر حسین

بر زخم سینه اش ننهادند مرحمی

چون پاره پاره شد بدن اطهر حسین

از کوفه تا به شام که می داد آب و نان

بر اهل بیت بیکس و بی یاور حسین

الغرض مقارن آن حال حبیب خدا دید که صفیه عمه آن جناب که خواهر حمزه بود می آید حضرت به زیبر فرمود : برو و مادرت را برگردان .

زیبر گریه کنان به نزد مادر آمد و عرض کرد : ای مادر رسول خدا می فرماید که آمدن تو به قتلگاه مصلحت نیست برگرد .

پس صفیه گفت : ای فرزندم شنیده ام که برادرم حمزه را شهید کرده اند و یقین می دانم که این محنت و بلا به حمزه جهت محبت و رضای خدا به او وارد آمده می خواهم او را به این حالت ببینم که به جزای جزیل برسم .  
زبیر سخن مادر به عرض اشرف کائنات رسانید آن بزرگوار دستور داد که صفیه به قتلگاه بیاید چون خواهر بر سر نعش برادر رسید بی اختیار خود را بر روی نعش برادر انداخت و چنان فریاد بر کشید که تمام اصحاب گریان شدند

### (گریز)

جماعت با وجود اینکه صفیه وقتی که بر سر نعش حمزه رسید رسول خدا و جناب امیر و دو برادرزاده آن حضرت حضور داشتند و بدن نازنین حمزه را پوشانیده بودند چنین حالتی بر صفیه دست داد پس نمی دانم چه حالتی داشتند خواهران امام حسین زینب و ام کلثوم زمانی که وارد قتلگاه شدند آن امام مظلوم را با سایر برادران دیگر خود مانند عون و جعفر و عبدالله و برادرزادگان مثل علی اکبر و قاسم و عبدالله با بدن پاره پاره در خاک و خون آغشته و برابر آفتاب افتاده دیدند .

خلاصه حضرت رسول صفیه را تسلی داد در مصیبت حمزه آن گاه به تجهیز بدن حمزه پرداخت و بر جسد حمزه نماز گذارد و هر شهیدی که می آوردند از شهداء احد در پیش جنازه حمزه می گذاشتند حضرت رسول نماز میگذارد تا این که آن سرور هفتاد مرتبه بر حمزه نماز گذارد.

### (گریز)

آه آه نمی دانم کجا بود سیدالانبیاء در کربلا که بر نعش چاک چاک فرزندش حسین مظلوم نماز گذارد آه به عوض آن که نماز بر او گذارند ده نفر ولدالزنا اسب های سرکش را بر آن بدن مطهرتاختند .  
خلاصه چون حضرت رسول به مدینه مراجعت نمود از اکثرخانه های مدینه آواز شیون و نوحه بلند شد که بر کشتگان خود می گریستند مگر از خانه حمزه که در مدینه غریب بود حضرت رسول چشم های مبارک را پر آب کرد و فرمود : حمزه در این شهر غریب است و غُربا را در غربت کسی نیست که دوست داشته باشد و بر او بگرید چون سخن آن بزرگوار به گوش مهاجر و انصار رسید به خانه های خود رفتند و عیال های خود را امر نمودند که اول به خانه حمزه رفته ، در نزد فاطمه دخترش جمع شوید و اول بر حمزه گریه کنید و بعد بر کشتگان خود ، زنان انصار دسته دسته به خانه حمزه رفتند و تا نیمه شب بر آن بزرگوار گریستند اما اگر چنین است که غُربا را باید همراهی کرد در مصیبت و تسلی داد پس ما غریب که خیلی داریم از این خاندان نبوت .  
فصل فخر المقام الی لغته الله علی القوم الظالمین .